

عظمت سوره توحید

ایستاد و عنقایی است که شکار هر کس نشود آن چنان که باید! با این وجود، آیاتی از قرآن کریم اولوا الالباب را به درک درجاتی از این مقام می‌رساند. اوج این حقیقت را در سوره مبارکه اخلاص می‌توان یافت که مبین مراتب بلندی از توحید است. آن چه پیش رو دارید، خلاصه‌ای گویا از درس‌های استاد فرزانه حضرت آیه الله مصباح یزدی است که در تفسیر اذکار و افعال نماز، گوشه‌ای از معارف عمیق این سوره را بیان فرموده‌اند. باشد که این رهنمودها ما را در رسیدن به قرب الهی یار و مدد کار باشد.

اهمیت سوره توحید

معمولاً بعد از سوره حمد، سوره توحید را در نماز می‌خوانیم. درباره اهمیت این سوره مطالب بسیاری وارد شده است. روایات متعددی سوره توحید را با ثلث قرآن مساوی دانسته است. هر کس سوره توحید را سه مرتبه بخواند مثل این است که قرآن را ختم کرده باشد. روایت معروفی است که روزی پیغمبر اکرم (ص) با روش تربیتی خاصی که داشتند، به اصحابشان فرمودند: آیا کسی هست که هر شب قبل از خواب یک قرآن را ختم کند؟ سلمان عرض کرد: بلی، یا رسول الله، من هر شب یک ختم قرآن می‌خوانم. آنهایی که روح ملی‌گرایی و عربیت داشتند، اوقاتشان تلخ شد و گفتند: یا رسول الله (ص)، این عجمی دروغ می‌گوید. او شب‌ها زود می‌خوابد، پس چگونه ختم قرآن می‌کند؟ حضرت رو کردند به سلمان و فرمودند: چه جوابی داری؟ او عرض کرد یا رسول الله، خود شما فرمودید: هر کس سه مرتبه سوره توحید را بخواند مثل این است که ختم قرآن کرده باشد. حضرت با این روش تربیتی که پاسخ از متهم شنیده شود و مورد قبول واقع شود، سخن وی را تصدیق فرمودند.

در روایت است که امیرالمؤمنین (ع) از طرف پیغمبر اکرم (ص) مأموریت یافتند تا فرماندهی گروهی را به عهده بگیرند. وقتی افراد برگشتند، حضرت سؤال کردند که رفتار علی با شما چطور بود؟ گفتند: بسیار خوب بود، ولی انتظار داشتیم که ایشان در نماز سوره‌های بزرگتری را بخواند، اما او همیشه بعد از حمد، سوره توحید را می‌خواند. حضرت علی (ع) به پیامبر (ص) عرض کرد: من این سوره را خیلی دوست دارم و حضرت در تأیید ایشان فرمودند: این سوره بر همه سوره‌های دیگر برتری دارد. درباره این سوره انقدر فضایل نقل شده است که گاهی برای انسان شبهه می‌شود که چگونه ممکن است سوره کوچکی مثل سوره توحید با ثلث قرآن یا آن عظمتی که دارد، مساوی باشد؟! در شأن نزول این سوره آمده است که بعضی از علمای یهود از رسول

الله (ص) درخواست کردند که خدا

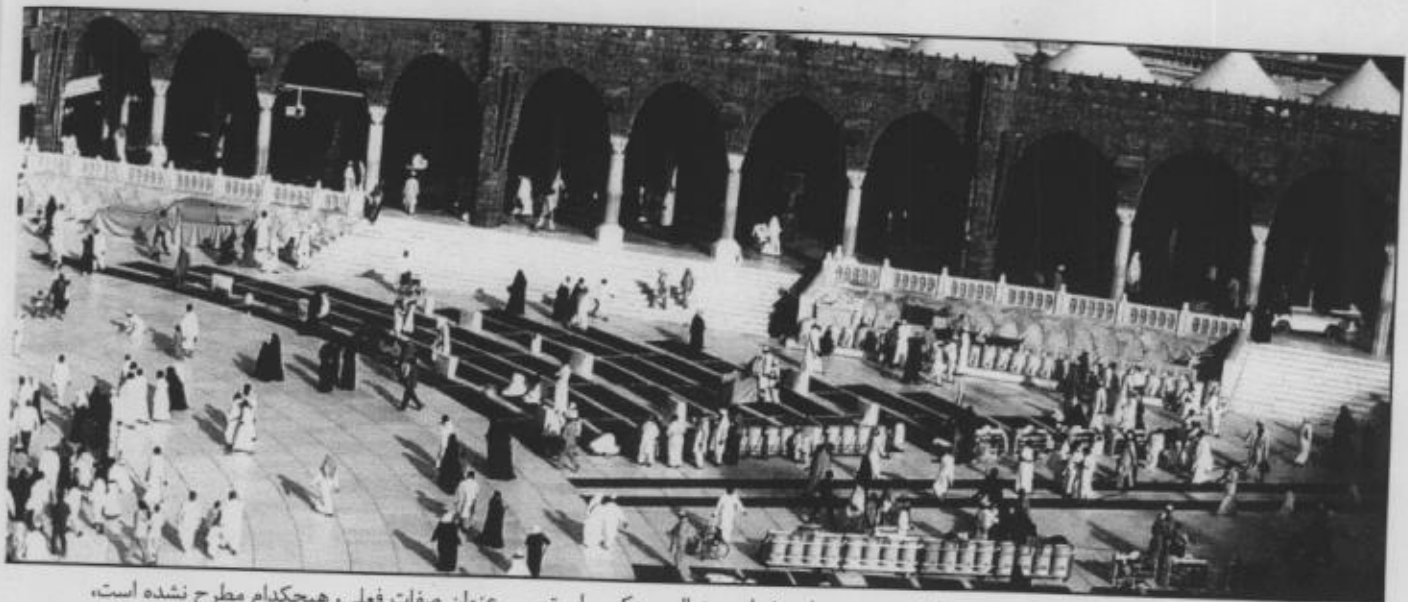
را برای ما توصیف کن. در پاسخ به آنها این سوره نازل شد که کاملترین بیان درباره توحید است و به همین جهت اخلاص نامیده شده است. کسی که به این سوره معتقد باشد، توحیدش خالص است.

ویژگی‌های سوره توحید

در این سوره مضامین و مفاهیمی است که شاید در هیچ جای قرآن جز سوره توحید این مفاهیم به کار نرفته باشد. دو صفت در این سوره به کار رفته است که در جای قرآن ذکر نشده است: یکی کلمه «احد» است و عجیب این است که در کلمات فصیحان و بلیغان عرب نیز کلمه «احد» به عنوان وصف مثبت برای هیچ موجودی به جز خدا استعمال نشده است.

دوم صفت «صمد» است که برای خدای متعال آمده و هیچ جای دیگر ذکر نشده است. بعید نیست بگوید: سر اهمیت این سوره و فضیلتش بر سایر سوره‌ها در همین دو جمله نهفته است.

بدون شک در «احد» ویژگی خاصی است که با «واحد» فرق دارد. کلمه «واحد» و «احد» هر دو در فارسی به یک یا یکتا معنا می‌شود. اما در عربی «واحد» را وقتی به کار می‌بریم که بتواند دو، سه و... بعدش بیاید، یعنی «واحد» مبدأ عدد است، ولی چنان که



عنوان صفات فعلی، هیچکدام مطرح نشده است، چون مفهومی درست روشن نیست.

معنای اصلی «صمد»

در کتاب‌های لغت صمد را به قصد و توجه به سوی چیزی معنا کرده‌اند. طبق این معنا «صمد» یعنی موجودی که دیگران به سوی او توجه می‌کنند. در مواردی هم کلمه صمد بر اشیایی اطلاق می‌شود که توپر است و جای خالی ندارد. «الصمد الذی لا جوف له»

گاهی «صمد» برای انسانی به کار می‌رود که «الذی لا یجوع و لا یعطش فی الحرب» در جنگ نه تشنه می‌شود و نه گرسنه می‌شود، یعنی تحت تأثیر گرسنگی و تشنگی واقع نمی‌شود و الا هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند هیچ وقت گرسنه و تشنه نشود.

معنای دیگری که برای آن گفته‌اند، عبارت است از «السید الذی لا یقضی دونه امر» کسی که در میان جمعی، شخصیت بزرگی است و هیچ کاری بی‌اجازه او انجام و سامان نمی‌گیرد. ابتدا به نظر می‌رسد که این معانی با هم تفاوت دارد، ولی باید ببینیم آیا رابطه‌ای میان این معانی وجود دارد یا نه؟ می‌توان احتمال داد که «صمد» معنای اصلی‌اش بی‌نیازی از موجودات دیگر است. وقتی انسان به کسی توجه پیدا می‌کند، سراعش می‌رود، به دنبالش راه می‌افتد، برای این است که به او محتاج است. پس در معنای «صمد» چند جهت وجود دارد که تو می‌توانی نیاز مراعف کنی و من به خاطر نیازم، به تو توجه پیدا می‌کنم. اگر این معانی را در نظر بگیریم می‌توان گفت که «کامل مطلق» نزدیکترین مفهوم به مفهوم «صمد» است، وجودی که خودش نقصی ندارد و دیگران به او نیازمندند و یکی از معانی «قصد» «اعتماد» است، یعنی موجودات دیگر باید به او تکیه کنند و نمی‌توانند روی پای خودشان بایستند. پس معنای «صمد» یک استقلال ذاتی و قیام به ذات است و این به

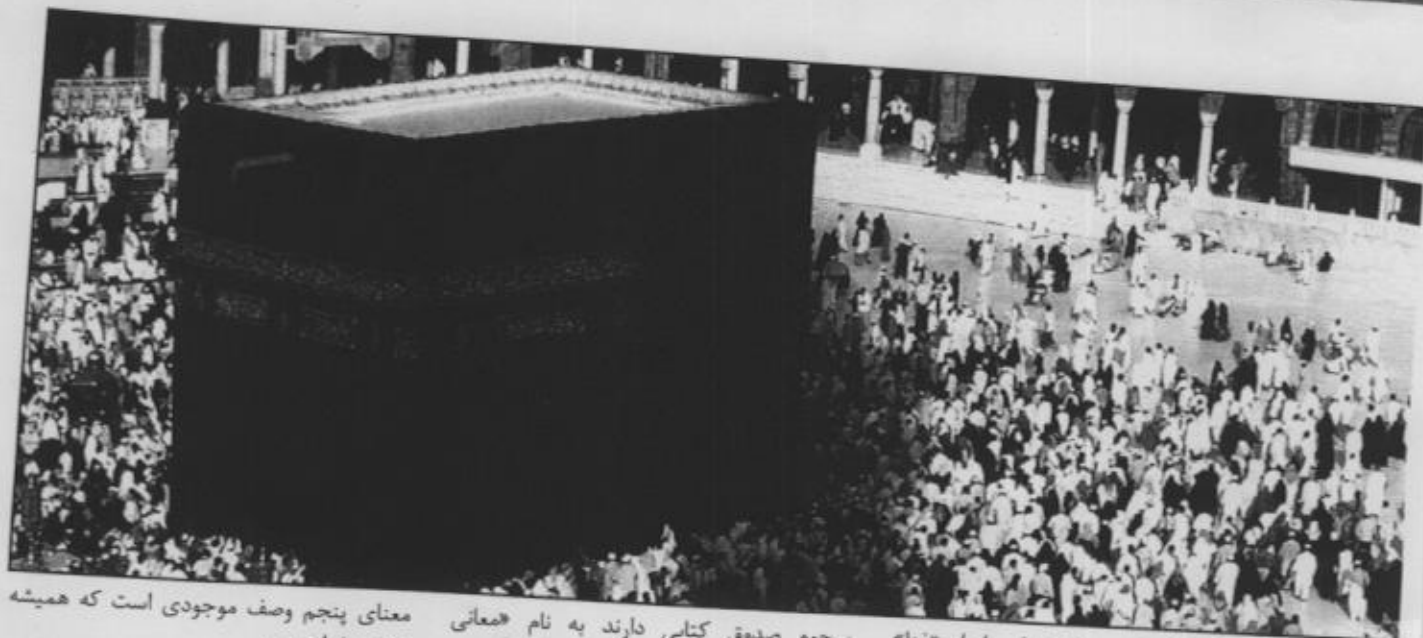
اما وحدت درباره خدای متعال برعکس است، یعنی یگانه‌ای است که تعدد بردار نیست. تازه وقتی می‌گوییم امری واحد است، با اینکه واحد است، اما دارای اجزایی است و خداوند متعال این‌گونه نیست. فرمایش امیرالمؤمنین (ع) این است که هر واحدی غیر از خدای متعال وحدتش نشانه کوچکی او است، اما خدای متعال امتداد ندارد تا بشود آن را تجزیه کرد. خدا با اینکه طول و عرضی ندارد، بر همه عالم احاطه دارد. آیا عقل ما می‌تواند بفهمد این وحدت یعنی چه؟ ما وقتی بخواهیم موجودی را فرض کنیم که بر موجود دیگری احاطه دارد باید امتداد بیشتری برایش فرض کنیم تا بتواند موجود دیگر را در درون خود جای دهد. خدا وقتی امتداد ندارد، طول و عرض ندارد، چطور می‌گوییم: او از عالم بزرگتر است؟ به اینجا که می‌رسیم، به ناچار می‌گوییم: او جور دیگری است که ما با آن آشنا نیستیم، پس واقعا ما حقیقت صفات خدا را نمی‌فهمیم. این یک نوع شکسته نفسی تعارف‌آمیز نیست. واقعیت این است که عقل از یک طرف صفاتی از قبیل طول داشتن، امتداد داشتن، حد داشتن و جسم بودن را برای خدا از صفات سلبی می‌داند و از طرف دیگر علم خدا را بی‌نهایت، قدرت او را بی‌نهایت و احاطه وجودی او را بی‌نهایت می‌داند و فهم این معنا کار ساده‌ای نیست. اهل معقول که در این مفاهیم دقت می‌کنند، می‌گویند: ما معرفت بوجه داریم. معرفت بوجه غیر از شناخت کنه وجود خدا است. کنه وجود خدا برای هیچ موجودی قابل شناختن نیست. تازه آنهایی که علوم شهودی هم پیدا می‌کنند، آنها هم به اندازه ظرفیت خودشان شهود می‌کنند، نه اینکه ذات الهی را آن‌گونه که هست، می‌بینند.

جمله دوم سوره توحید «الله الصمد» است. امتیاز سوره توحید به دو مفهوم: یکی «احد» و دیگری «صمد» و ازهای است که معادل دقیقی در فارسی ندارد. به همین جهت در گفتارهای کلامی «صمد» نه به عنوان صفات ذاتی و نه به

یکتایی داشته باشیم که دو بردار نباشد، یعنی امکان تحقق دومی برای او معنا نداشته باشد، واژه «احد» به کار می‌رود، اجمالا می‌توان گفت: این تعبیر مبین نهایت وحدت است که هیچ نوع کثرتی برایش تصور نمی‌شود. به همین جهت درباره موجودی که در درون خود اعضا و اجزای زیادی دارد، «احد» به کار نمی‌رود. ما به این نکته معتقدیم که صفات خدا عین ذات او است. ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین این را به ما یاد داده‌اند که علم و قدرت خدا از یکدیگر جدا نیست، ولی فهم این معنا برای ما آسان نیست. انبیا آمدند تا ابتدا معرفت عقلانی بشر به خدا را تقویت کنند و خدا را از صفاتی که لایق او نیست، تنزیه کنند. بعد هم تا آن اندازه‌ای که می‌شد، با توسل به مفاهیم کلی و عقلی، صفاتی را برای خدا اثبات کنند که «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم و هو علیم بذات الصدور» (۱) ولی این نهایت هدف انبیا نیست. این تازه قدم اول است و رؤیت خدا که علم حضوری است، راه دیگری دارد. شاید برای همه ما کمابیش اتفاق افتاده باشد، وقتی خیلی کاردمان به استخوان می‌رسد، آخرش می‌گوییم: «ای خدا» کانه یک کسی را می‌بینیم و داریم با او حرف می‌زنیم. تقویت این راه به تقویت تو جهات قلبی است و بهترین جایی که می‌توان چنین کاری را تمرین کرد، نماز است. البته معنای سخن این نیست که ما درس و بحث و استدلال عقلی را رها کنیم و فقط توجه قلبی پیدا کنیم. باید از عقل شروع کنیم.

شناخت اوصاف الهی

درباره این سوره، بر کلمه «احد» بیشتر تأکید کردیم و گفتیم: درک ما کوتاهتر از این است که حقیقت صفات الهی، از جمله وحدت ذات الهی را درست درک کنیم، چرا که حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: هر چیزی که متصف به وحدت شود، دلالت بر کمیت می‌کند،



معنای پنجم وصف موجودی است که همیشه بوده و خواهد بود.

این معاین لازمه غنای ذاتی یک موجود است و تقریباً تعبیر فلسفی‌اش همان واجب الوجود است. روایت دیگری است از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «الصمد» پنج حرف دارد. هر حرفی از این کلمه یکی از معانی صمد را بیان می‌کند و در حقیقت رمزی برای آن معنا است.

«فالف دلیل علی اثبتة» الف بر اثبت دلالت می‌کند و این مضمون آیه شریفه است که «شهد الله انه لا اله الا هو» ذات خدا بر وحدتش دلالت می‌کند. نظیر این معنا در دعاها و مناجات‌ها نیز وارد شده است که «بک عرفتك» من تو را با خودت شناختم. خودت مرا به من شناساندی.

«و فی ذلک تنبیه و اشارة الی الغائب عن درک الحواس» این اثبت به این اشاره دارد که حس به او نایل نمی‌شود، اما وجودش خود به خود ثابت است.

«الام دلیل علی انه هو الله» الف و لام بر الوهیت دلالت دارند. بعد حضرت می‌فرماید: الف و لام «الصمد» شمس است، نوشته می‌شود، ولی خوانده نمی‌شود و این می‌تواند برای معنایی که در «صمد» نهفته است، رمزی، باشد که الوهیت الهی برای همه آشکار نیست که هر کسی آن را درک کند. بعد حضرت می‌فرماید: «لا اله الا هو» است که به معنای تحیر است. هر کس بخواهد به کنه وجود خدا برسد متحیر می‌ماند. خداوند آثارش را در جهان ظاهر کرده است تا مردم از راه آثار به او پی‌برند، چنانکه روح با چشم دیده نمی‌شود و انسان به خودش هم نگاه کند، روح خود را نمی‌بیند، اما آثارش را می‌بیند. «اما الصاد فدلایل علی انه عزجل صادق و قوله صدق و...» صاد علامت صدق است، یعنی هم خودش صادق است و هم دعوت می‌کند و اگر بندگان در بندگی‌شان صداقت داشته باشند و رفتارشان با کردارشان موافق باشد به دار صدق «عند ملیک مقتدر» (۴) وارد خواهد شد.

مرحوم صدوق کنایی دارند به نام «معانی الاخبار» که در نوع خود کتابی ابتکاری و کم‌نظیر است. در این کتاب، مضامین آیات و روایت با زبان روایات بیان شده است، یعنی روایاتی بیشتر نقل شده است که در مقام توضیح روایات دیگر است. به همین جهت اسم کتاب را معانی الاخبار گذاشته‌اند. در بخش «باب فی معانی الصمد» روایاتی است که به عنوان نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌کنم.

روایاتی در تفسیر «صمد»

عن داود بی قاسم الجعفری قال قلت لأبی جعفر (ع) جعلت فداک ما الصمد؟

قال: السید المصود فی القلیل و الکثیر (۲)

راوی می‌گوید: از حضرت صادق (ع) سؤال کردم که معنای «صمد» چیست؟ حضرت فرمود: «صمد» صفت مشبیه و به معنای اسم مفعول است، یعنی بزرگی که همه به او توجه پیدا می‌کنند و به او نیازمندند. روایت دیگری است از امام صادق (ع) از آباب طاهرینش علیهم السلام لاجوق له ولاصمد الذی به انتهی سؤده و الصمد الذی لا یأکل و لا یشرِب و الصمد الذی لا ینام، و الصمد الذی لم یزل و لا یزال» (۳)

حضرت پنج معنا برای «صمد» بیان می‌فرمایند که اینها در حقیقت از لوازم معنایند.

معنای اول میان‌تهی نبودن است و به موجودی اطلاق می‌شود که به تعبیر فلسفی جهت عدمی ندارد.

معنای دوم نهایت آقایی و بزرگی است، یعنی هیچ‌کس در سیادت شریک او نیست. او سید مطلق است.

معنای سوم نیاز نداشتن به غذا و آب است، یعنی موجودی که کمبودی در وجودش نیست و احتیاجی ندارد.

معنای چهارم تعطیل نشدن ادراکات و مشاعر است.

معنای «غنا» نزدیک می‌شود، ولی باز از «غنا» معنای بیشتری دارد، چون غنا معنایش این نیست که دیگران همه به او احتیاج دارند. پس اگر کسی ادعا کند که در میان اسمای حسنای الهی مفهومی بریارتر و پرمعناتر از «صمد» نمی‌توان پیدا کرد، حرف گزافی نگفته است.

این کلمه در قرآن یک بار به کار رفته است و شاید همین، دلیل نقیص بودن آن باشد. لذا گفته‌اند: سوره توحید را خواص از ایران زمین در آخرالزمان می‌فهمند، یعنی خیلی کم کسی پیدا می‌شود که این مفاهیم را بتواند درست درک کند.

کسی که دارای غنای مطلق است، همه چیز دارد. یکی از اولیای خدا می‌فرمود: دیگران چه دارند که خدا ندارد؟ اینکه مردم به این در و آن در می‌زنند و اینقدر برای نیازهای زندگیشان تملق می‌گویند و به این و آن متوسل می‌شوند، برای این است که به «صمد» نرسیده‌اند. چقدر تلاش می‌کنند و نقشه می‌کشند تا دو سال به ریاست برسند. اینها برای حدوث و بقای ریاست به بیست میلیون جمعیت نیاز دارند. چنین افرادی عیدی برای هزاران مولایند و تلقی عموم مردم همین است که روزی ما دست دیگران است! فکر می‌کنند آنها باید کار کنند تا ما لقمه نانی پیدا کنیم و به یک پستی برسیم. ما اگر به دیگران احترام می‌گذاریم و دستشان را هم می‌بوسیم نه به خاطر خودشان، بلکه به خاطر امر خدا است و این اطاعت خدا است نه اطاعت بنده. اگر حضرت یعقوب و فرزنداناش در مقابل حضرت یوسف به خاک افتادند این در واقع سجده یوسف نبود، اطاعت امر خدا بود و آنها در مقابل خدا احساس ذلت کردند.

قاعده در ادبیات عرب این است که خبر نکره بیاید. وقتی می‌فرماید: «الله الصمد» و خبر معرفتی می‌آید، نکته خاصی دارد. معنایش این است که «صمد مطلق» یعنی آن کسی که همه باید او را قصد کنند، خدا است.

مناجات ناشنویان

اروادی خموشی راهی به نیک‌روزی است

صرف‌نظر از اینکه سرودن شعری در باب «ناشنویان» از سوی رهبر فرزانه انقلاب، بسیاری را غافل‌گیر کرد، اما درسی که می‌توان از این موضوع گرفت آن است که اولاً، رهبر حکیم انقلاب با آن همه مشغله کاری، با چه جامعیتی در حوزه مسایل اجتماعی به جوانب مختلف اهتمام دارند و ثانیاً، با رویکردی دینی می‌توان ضمن پرداختن به مسایل اجتماعی از هدف والای «توکیه» غافل‌نماند. چنانکه رهبر معظم انقلاب اسلامی با توفیق سرشار هنری خود، ضمن بیا دادن به قشر مظلوم جامعه - ناشنویان -، آن را در قالب یک «مناجات» مطرح کرده‌اند. فاعتبروا یا اولی‌الانصار...

«مناجات‌ناشنویان»

ما خیل بندگانییم ما را تو می‌شناسی
هر چند بی‌زبانیم ما را تو می‌شناسی

ویرانه‌اییم و در دل گنجی ز راز داریم
با آنکه بی‌نشانییم، ما را تو می‌شناسی

یا هر کسی نگوییم راز خموشی خویش
بیگانه یا کسانییم ما را تو می‌شناسی

آینه‌اییم و هر چند لب بسته‌ایم از خلق
بس رازها که دانیم ما را تو می‌شناسی

از قیل و قال بستند، گوش و زبان ما را
فارغ از این و آنیم ما را تو می‌شناسی

از ظن خویش هر کس، از ما فسانه‌ها گفت
چون نای بی‌زبانیم ما را تو می‌شناسی

در ما صفای طفلی، نفس‌د از هیاهو
گلزار بی‌خرانیم ما را تو می‌شناسی

آینه‌سان برابر گوئیم هر چه گوئیم
یک‌ترو و یک‌زبانیم ما را تو می‌شناسی

خط ننگه نویسد حال درون ما را
در چشم خود نهانیم ما را تو می‌شناسی

لب بسته چون حکیمان، سرخوش چو کودکانیم
هم پیر و هم جوانیم ما را تو می‌شناسی

با دُرد و صاف گیتی، که سرخوشی است که غم
ما دُرد غم کشانیم ما را تو می‌شناسی

از وادی خموشی راهی به نیک‌روزی است
ما روزه، از آنیم ما را تو می‌شناسی

کس راز غیر از ما، نشنید بس «آمینیم»
بهر کسان آمانیم ما را تو می‌شناسی

«و اما لامیم فدلیل فلی ملکه و انه عزّ و جلّ
الملك الحق الذی لم یزل و لا یزال ملکه» میم
بر ملکیت و سلطنت خدا دلالت دارد. «لا اله الا
الله الملك الحق المبین»

«و اما لادال فدلیل علی دوام ملکه» دال هم رمزی
از دوام سلطنت او است. حضرت می‌فرمایند: همه
این معانی در خدا صادق است، یعنی حقیقت
«صمد» امری است که لوازمی دارد و ما آن
حقیقت را با این لوازم می‌شناسیم. بسیط‌ترین
معنایی که می‌شود برای این واژه تصور کرد،
این است که او غنی بالذات است، همه چیز او
نیازمند است و او به هیچ چیز نیاز ندارد.

صفات سه‌گانه سلبی

بعضی از مفسرین گفته‌اند که «صمد» با آیه
بعدی خود تفسیر شده است. «لم یلد و لم یولد
ولم یکن له کفوا احد» اینها سه صفت سلبی
است و معنایش این است که چیزی از او متولد
نمی‌شود، یعنی خداوند موجودی از او نیست که
اجزایی را از خودش جدا کند و به صورت فرزند
از خودش منفک نماید.

«لم یولد» یعنی اینگونه نیست که موجود
دیگری او را تولید کرده باشد، یعنی از موجود
دیگری متولد نشده است، چون همه اینها نتیجه
نقص است و دلیل است بر اینکه این موجود یک
وقتی نبوده است. اگر تولید کند و چیزی از او
جدا شود فاقد آن می‌گردد و ناقص می‌شود و اگر
از چیزی متولد شده باشد معنایش این است که
نبوده است و متولد شده است و جزئی از موجود
دیگری است. پس آن موجود کاملتر بوده است و
این با غنای مطلق سازگار نیست.

«و لم یکن له کفوا احد» خدا هیچ کفو و همتایی
ندارد. لازمه اینکه موجودی همتای موجود
دیگری باشد، این است که چیزی داشته باشد
که دیگری ندارد، لاقلاً وجودش غیر از او وجود
او باشد. پس هیچ موجود دیگری نیست که به او
محتاج نباشد اگر کفو بود دیگر محتاج نبود. این
سه صفتی است که بعد از «صمد» ذکر شده و از
لوازم «صمد» یا اجزای تحلیلی معنای «صمد»
است. هیچ چیز مستقل از او ندارد. هر چه دارد
از او است. اگر انسان در این معنا دقیق شود
برای فهمیدن بعضی از تعبیراتی که در دعاها و
مناجات‌ها وارد شده است، راهی باز می‌شود تا
انسان با حال بهتری به راز و نیاز بپردازد.

پاورقی

- ۱- سوره حدید، آیه ۳
- ۲- بقره، ج ۳، ص ۲۲۰
- ۳- بقره، ج ۳، ص ۲۲۲
- ۴- سوره قمر، آیه ۵۵